

بحران آب، سنت و توسعه در ایران: تجدیدمطلعی در مفهوم «نوسازی» با اشاره به مستند «مادرکشی»

نیما شجاعی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۴

چکیده

اکثر برنامه‌هایی که در ایران ذیل مفهوم «نوسازی»، تعریف و اجرا شده‌اند، کمتر به عناصر فرهنگی و «بومی» این مرزوبوم نظر داشته‌اند و به همین دلیل، در برخی از حوزه‌ها، مخصوصاً محیط‌زیست و آب، به «بحران» های موجود در آن‌ها دامن زده‌اند. از همین رو، به نظر می‌رسد که بایستی در مفاهیم «نوسازی» و «توسعه» بازنگری کرد و با اتکا به مفهوم «سنت» و توجه به «علم اجتماعی رهایی‌بخش»، برای دگرگونی پارادایمی که بقول هانا آرننت کمر به نابودی «طبیعت» بسته است، تلاش نمود. مستند ارزشمند «مادرکشی» ساخته کمیل سوهانی که در محافل آکادمیک و غیرآکادمیک داخل و خارج بسیار مورد تقدیر قرار گرفته است و با بینشی تاریخی، به موضوع «بحران آب» در ایران پرداخته، قادر است به پرورش آن «علم اجتماعی رهایی‌بخش» کمک کند.

به نظر می‌رسد که رویکرد نظری و روشی این مستند، مشابه آن چیزی است که در «نهادگرایی جدید» دنبال می‌شود. در «نهادگرایی جدید»، هم تاریخ مهم است و هم عناصر «بومی» موجود در آن؛ در نتیجه، با کمک از این رویکرد، می‌توان در مبانی و مبادی مکتب «نوسازی» که تاکنون نه تنها در ایران، بلکه در دیگر کشورها، «اثرات جانبی منفی» فراوانی برجای گذاشته است، بازنگری کرد. از این رو، در این مقاله، مطابق با این رویکرد و با اشاره به آن مستند، تلاش می‌شود تا ضمن نقد مختصات نظام دانش موجود در مواجهه با بحران محیط‌زیست، و «دور باطل» تشدید «بحران آب» در ایران، به «نهادگرایی جدید»، به‌عنوان بدیلی پارادایمی و رهایی‌بخش در شناخت آنچه در این حوزه بر سر طبیعت ایران آورده شده است، تأکید و تکیه شود.

واژه‌های کلیدی: بحران آب، سنت، توسعه پایدار، نوسازی، نهادگرایی جدید، ایران، مستند «مادرکشی».

* دانش‌آموخته دکتری و عضو گروه جامعه‌شناسی جهاد دانشگاهی تهران، تهران، ایران. ni.shojaei@gmail.com
از استاد گرامی‌ام دکتر مرتضی فرهادی و دوست عزیزم کمیل سوهانی که متن مقاله را مطالعه فرمودند و نکات ارزشمندی را به بنده یادآور شدند، تشکر و قدردانی می‌کنم.

مقدمه

«اگر بخواهیم میان عصر مدرن و جهانی که اکنون در آن به سر می‌بریم خط فاصلی پیدا کنیم، چه‌بسا آن را در تفاوت میان دو نوع علم ببینیم: از یک طرف، علمی که از موضع و نظرگاهی عالم‌گیر به طبیعت نظر می‌کند و از این‌رو بر آن سروری و سیادت کامل پیدا می‌کند و از طرف دیگر، علمی حقیقتاً «عالم‌گیر» [یا «کیهانی»] که روندهای کیهانی را وارد طبیعت می‌کند حتی با وجود خطر آشکار نبودن آن، و همراه با آن، نابود ساختن سروری و سیادت انسان بر طبیعت.

آنچه در این برهه زمانی پیش از هر چیز دیگر در ضمیر ماست البته قدرت بشری تخریب و نابودی است که اکنون بسیار بیشتر شده است: ما قادریم کل حیات آلی را بر روی زمین نابود کنیم و احتمالاً روزی قادر خواهیم بود حتی خود زمین را هم به کام نابودی بفرستیم. باین‌حال، آن چیزی که همان‌قدر هیبت‌انگیز است و کنار آمدن با آن به همان اندازه دشوار، قدرت آفریننده تازه‌ای است متناظر [با قدرت نابودکنندگی]: ما قادریم عناصر تازه‌ای تولید کنیم که هرگز در طبیعت پیدا نشده‌اند» (آرنت، ۱۳۸۹: ۳۹۸-۳۹۹).

مدتی است که با نقد پروژه‌ها و برنامه‌های موسوم به «نوسازی» و «صنعتی شدن»، و «اثرات جانبی منفی»^۱ آن‌ها بر محیط‌زیست، زنگ خطر تغییرات آب‌وهوایی و تسریع روند گرمایش زمین در جهان و تشدید «بحران آب» در کشورهای خاورمیانه و ایران، به صدا درآمده است. بشریت، هم‌اکنون بیش از همیشه قدرت «تخریب» طبیعت و محیط‌زیست را به دست آورده است؛ البته، همان‌گونه که از هانا آرنت نقل شد، یا پیش از وی، ژوزف شومپیتر نیز با منطقی مشابه وعده داده است، می‌توان به شنیدن آن زنگ خطرها امیدوار بود. شومپیتر، گفته است که این قدرت نابودگر قادر است به یک فرآیند «تخریب خلاق»^۲ تحول یابد که به صورت زمان‌مند (تاریخی) و ارگانیک (نسبی)، به تحقق آنچه ما هم‌اکنون «توسعه پایدار»^۳ می‌نامیم، کمک کند (شومپیتر، ۱۳۵۴: ۱۰۲-۱۰۳).

-
1. negative externalities
 2. creative destruction
 3. sustainable development

اگرچه، مشکل تشدید «بحران آب» در ایران، مخصوصاً در طی سال‌های گذشته، متأثر از سیطرهٔ سرمشق یا پارادایم «نوسازی» و دیدگاه «سوداگری-استعماری» در نظام سیاست‌گذاری کشور بوده است، که در مقاله‌ای به‌طور مبسوط به آن پرداخته شده است (شجاعی، ۱۳۹۶)، باوجوداین، همان‌گونه که بیان شد، «اثرات جانبی منفی» برنامه‌ها و پروژه‌های موسوم به «نوسازی»، نه‌تنها ایران و کشورهای مشابه، بلکه خود کشورهای «توسعه‌یافته» و «غربی» را نیز تحت‌الشعاع قرار داده است. به همین دلیل، در آن کشورها نیز شاهد نقدهای فراوانی به پروژه‌های مکتب «نوسازی» بوده‌ایم که شاید مهم‌ترین آن‌ها بحث‌های مکتب انتقادی، مکتب وابستگی و نهادگرایی بوده است.

مکتب «نوسازی» که تا حدی متأثر از افرادی همچون کارل مارکس، ماکس وبر، تالکوت پارسونز و دیگران بوده و بیش از همه، تحت تأثیر افکار والت ویتمن روستو ساخته و پرداخته شده است، روایتی از فرآیند «توسعه» ارائه می‌دهد که گویی مسیر «توسعه»، روندی «خطی»، «ضد سنت»، «جبری» و برابر با «غربی شدن» است. رونالد اینگلهارت، سه مورد اول را در نقد مکتب «نوسازی» می‌پذیرد (Inglehart, 1977: 10-11)، و حتی در پژوهشی مبسوط‌تر که با همکاری ولزل انجام داده است، با تأکید بر نقش «نهادها» در تغییرات اجتماعی، از «توسعهٔ انسانی»^۱، به‌عنوان محور اساسی تحولات دنیای جدید، در نقد دیدگاه‌های روستو و افراد مشابه، صحبت به میان می‌آورد (Inglehart and Welzel, 2005: 2). اما، وی نیز همچون بسیاری از اندیشمندان غربی نمی‌تواند پذیرای نقد چهارم باشد، چراکه پس‌پشت چارچوب نظری ایشان نیز شاهد تفوق ارزش‌های نهادینه‌شدهٔ مکتب «نوسازی» هستیم؛ به همین دلیل، وی از مفهوم «پسانوسازی»^۲ (Inglehart, 1977)، که از نظرش محدودیت‌های سه نقد یاد شده را ندارد، دفاع می‌کند، اما، هم‌زمان، نقش منفی استعمار «غربی»، در فرآیند موسوم به «نوسازی» کشورهای به‌اصطلاح «غیرغربی»، «جنوبی» یا «شرقی» را نادیده می‌گیرد.

1. human development
2. postmodernization

بنابراین، در تحقیقات داخلی، بایستی با توجه به محدودیت‌های نظریه‌های یادشده و نقد آن‌ها، به بررسی انضمامی و تاریخی «توسعه‌نیافتگی» در ایران پرداخت (برای نمونه، نک. به، اشرف، ۱۳۵۹؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹؛ کاتوزیان، ۱۳۹۰؛ فوران، ۱۳۹۱؛ اتابکی، ۱۳۹۱). احمد اشرف از وضعیت «نیمه استعماری»، در کنار دیگر عوامل داخلی، به‌عنوان موانع اصلی رشد بورژوازی در ایران یاد می‌کند؛ یرواند آبراهامیان، به «توسعه نامتوازن»، به‌عنوان عامل اصلی «توسعه‌نیافتگی» ایران اشاره می‌کند؛ محمدعلی همایون کاتوزیان از «شبه مدرنیسم» و «استبداد ایرانی» نام می‌برد و این‌ها را عوامل اصلی دوره‌های باطل «توسعه‌نیافتگی» در ایران قلمداد می‌کند؛ جان فوران، با استفاده از آموزه‌های مکتب وابستگی، به «توسعه وابسته» و نه توسعه واقعی در ایران اشاره می‌کند؛ و تورج اتابکی عامل «تجدد آمرانه» را مسئله اصلی «توسعه‌نیافتگی» ایران لحاظ می‌کند.

در این میان، همان‌گونه که مرتضی فرهادی هشدار داده است، باید آگاه بود که مکتب «نوسازی»، به‌طور معمول سنت را در برابر صنعت (توسعه)، قرار می‌دهد که این اشتباه محض است و دلایل متعددی دارد. شاید بتوان به‌طور کلی همه دلایل این کار و موفقیت در تحمیل آن را در دو مورد خلاصه کرد: ۱. استعمار اندیشگانی و مادی در غرب؛ ۲. حذف یا نادیده‌انگاری سنت در داخل. به نظر وی، تمام برنامه‌های «توسعه» در کشورهایی مانند ایران، به نحوی انجام شده‌اند که مطلوب غرب بوده و دودش هم در نهایت در چشم مجریان داخلی این برنامه‌ها و مردم زیر فرمان‌شان رفته است. اندیشه «نوسازی»، با ساختن دوتایی‌های «سنتی» و «مدرن» و نفی تمام‌وکمال اولی و تجویز بدون چون‌وچرای دومی، امکان «توسعه پایدار»، که اتفاقاً نیازمند تکیه‌گاهی بنام «سنت» است را از کشورهایی همچون ایران ستانده است. در این میان، وابستگی مطلق به نفت، مشکلات این نوع «توسعه» را دوچندان کرده است (فرهادی، ۱۳۹۳ ب).

در این مورد آخر، تری‌لین کارل از نفرین منابع و بیماری هلندی، شکل‌گیری دولت‌های نفتی و دولت‌های استخراجی، وقوع بحران‌های اقتصادی و اشاعه فرهنگ رانت‌جویی در نتیجه اتکا به این «طلای سیاه یا مدفوع شیطان» نام می‌برد که جملگی

در تضاد با «توسعه پایدار» هستند (کارل، ۱۳۹۳). متأسفانه، مشکل اساسی اکثر برنامه‌های «توسعه»، چه قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی، الگوبرداری غیردقیق از نمونه‌های «غربی» و کم‌توجهی به مسائل «بومی» بوده است^۱ و به همین دلیل، اکثراً به اهداف کلان خود، که می‌توان در یک کلام آن را «توسعه پایدار» در نظر گرفت، دست نیافتند (عظیمی، ۱۳۹۲؛ فرهادی، ۱۳۹۳ ب؛ رضاقلی، ۱۳۹۱؛ مؤمنی، ۱۳۹۴؛ لیلانز، ۱۳۹۲).

با اینکه مدت‌هاست بسیاری از وقوع «بحران» در بخش‌های محیط‌زیست و آب در ایران هشدار داده‌اند (افرادی همچون، کردوانی، باستانی پاریزی، فرهادی، صفی‌نژاد، پاپلی یزدی، مؤمنی و بسیاری دیگر)، با این‌همه، آن برنامه‌های «توسعه»، سیاست‌های اقتصادی و نظام برنامه‌ریزی در ایران به‌جرات در طی دهه‌های گذشته توجه اندکی به این «بحران» داشته‌اند. «اثرات جانبی منفی» این عدم توجه، سال‌هاست که بخش کشاورزی کشور را زمین‌گیر و به نابودی کشانده است و چند سالی است، در ادامه، گریبان بخش صنعتی و شرب‌خانگی را نیز گرفته است، به‌نوعی که شاهد جیره‌بندی آب، در برخی از شهرهای ایران در طی سال‌های اخیر بوده‌ایم و واقعی شدن تصویر کنونی کشورهای آفریقایی و آسیای میانه، چندان از آینده ایران دور نیست.

افزایش بی‌رویه حفر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق غیرمجاز، سدسازی، تولید محصولات کشاورزی آب‌بر، صادرات آب مجازی، انتقال بین‌حوضه‌ای آب، اجرای پروژه‌های آبرسانی به شهر و روستا، ساخت‌وسازهای کارشناسی نشده، ساخت بی‌رویه کارخانه‌های ذوب‌آهن، فولاد و پتروشیمی در مناطق خشک و بی‌آب، اجرای پروژه‌های بین‌المللی به‌شدت آب‌بر، دیپلماسی ضعیف آبی و مواردی از این دست، نه تنها به کاهش یا بهینه کردن مصرف آب در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خانگی منتهی نشده است، بلکه به کمبود شدید و «بحران آب» در بیشتر مناطق ایران زمین انجامیده

^۱ - نک: محمود مهام، (۱۳۹۶). «چالش‌های دانش بومی کار و همکاری ایرانیان (مقایسه قبل و بعد از انقلاب اسلامی در ایران)»، دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران، دوره ۴، شماره ۸: ۳۶-۱.

است. بر اساس اصل «وابستگی به مسیر طی شده»^۱ که مستند مهم «مادرکشی» نیز مبتنی بر همین الگو به نقد سیاست‌های آبی کشور می‌پردازد، می‌توان گفت که اجرای سیاست‌های «سازهای» و «فن‌سالارانه» مسئولین این کشور در دهه سی شمسی و ادامه آن تاکنون، که برگرفته ناقصی از رویکرد «نوسازی» اند، نقطه شروع نابودی «ماد و وطن» یا به تعبیر آن مستند، «مادرکشی» بودند. حفر چاه عمیق و نیمه‌عمیق، سدسازی و هم‌اکنون انتقال بین‌حوضه‌ای آب، اشتباهات نظام سیاست‌گذاری ما در هفتاد سال گذشته بوده است.

زمانی جورج بی. والدین سرپرست گروه اول مشاوران برنامه‌ریزی دانشگاه هاروارد در دهه ۳۰ شمسی در مورد ایران گفته بود: «در میان کشورهای خاورمیانه، ایران شاید دارای بهترین مواهب طبیعت برای رشد اقتصادی است. این کشور مشکل جدی جمعیت ندارد. محدودیت عاجلی در زمین‌های قابل کشت ندارد. بیش از نیمی از کشور دارای آب‌وهوای معتدل و مفرح است... مهم‌ترین محدودیت قابل توجه، آب است، اما بارش‌های دو رشته‌کوه اصلی کشور، البرز و زاگرس، فرصت‌های بسیاری برای افزایش عرضه فراهم می‌کنند» (بالدوین، ۱۳۹۶: ۲۳). اما، متأسفانه در بخش کشاورزی این کتاب، در مورد وضعیت مدیریت منابع آبی ایران، با وجود آن «مواهب طبیعت» در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه، به صورت تفصیلی توضیح می‌دهد که «برای بسیاری که ایران را می‌شناسند باعث شگفتی است که درباره توسعه منابع آب بحث بسیار اندکی شده است. تنها یک برنامه نسبتاً کوچک به این حوزه مهم توجه داشت... {این برنامه} با در دسترس قرار دادن اعتبارات و واگذار کردن اختیار توسعه منابع آب به بنگاه‌های خصوصی، توجه به ضعف بنگاه آبیاری بیشتر... {شد}.

اما حتی در همان حوزه‌های محدودی که چاه‌های عمیق برای پاسخ به نیازهای آبی احداث شدند، این برنامه تهدیدی بود در ارائه الگوهای استفاده از آب که هم از نظر فنی و هم از نظر اقتصادی بسیار نامطلوب بودند، چرا که چاه‌ها در جاهای نادرستی

حفر می‌شدند، از هم فاصله کافی نداشتند و بیش از اندازه برداشت می‌شدند که همه این‌ها منتهی به تخلیه منابع آب زیرزمینی می‌شدند. این خطرات توضیح می‌دهند که چرا افراد مطلع و آگاه، بسیار نگران انجام مطالعات فنی پیش از اجرای برنامه‌های تأمین اعتبار برای پشتیبانی از اقدامات بزرگ‌تر خصوصی بودند» (بالدوین، ۱۳۹۶: ۱۵۰-۱۵۱). در نتیجه، آن برنامه کوچک کارشناسی نشده و «نامطلوب» آب در ایران، در تداوم خود و با بزرگ و بزرگ‌تر شدنش، حتی در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، هزینه سنگینی را به این «موهبت طبیعی»، «منبع عمومی» و «مادر» تحمیل کرد. از این رو، مهم‌ترین مسئول این مسئله «دولت»^۱ به معنای عام آن است.

مرتضی فرهادی در مقاله «جنگ پنهان سی‌ساله» با نقد برنامه‌ریزان داخلی توضیح می‌دهد که حفر چاه یکی از علل اصلی مشکلات محیط‌زیستی کشور است. او از اهمیت قنات در گذشته می‌گوید و توضیح می‌دهد که ما نه تنها نتوانستیم قنات را برای امروز توسعه دهیم، بلکه آن را به نابودی کشاندیم و «البته در یک نظام وابسته چه جرمی از خودکفا بودن کاریز، بدتر می‌تواند وجود داشته باشد»؛ یا در مورد کشاورزی توضیح می‌دهد که «برنامه‌ریزان کشاورزی و امور روستایی مملکت با کشاورزان و امور روستایی همان‌گونه رفتار می‌کنند، که گاهی اوقات پزشکان با بیماری که دردش را نمی‌شناسند رفتار می‌کنند. به عبارت دیگر بخش کشاورزی حکم موش آزمایشگاهی را پیدا کرده که مرتب باید آزمایش‌های گوناگونی را تحمل کند» (فرهادی، ۱۳۹۳ الف).^۲ اتفاقاً، در تقابل با آن دیدگاه، به نظر می‌رسد راه‌حل اصلی در حل «کمبود آب» و هم‌اکنون «بحران آب» در ایران نیز باز اتکا به خود «دولت» و نهادهای برآمده از «دولت زیست‌بوم‌گرا»^۳ (شجاعی، ۱۳۹۶)، و دگرگونی ساختاری در نظام دانش متکی به «نظام

1. state

۲- پاپلی یزدی و جلالی، (۱۳۹۷)، در مورد امکانات، محدودیت‌ها و تنوع کشاورزی سنتی ایرانی نک «گردو:

نماد صبوری دهقان»، دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران، دوره ۵، شماره ۹.

3. environmental state

بازار» و «خصوصی‌سازی» در مورد «کالاهای عمومی» یا آنچه جان مینارد کینز «لسه‌فر» می‌نامد (کینز، ۱۳۹۷) است.

در این مورد اشاره به مقاله تی. جی. مارینوس در گزارش دوم گروه مشاوران هاروارد در ایران گویای این مطلب خواهد بود که مشکل اساسی برنامه‌های «توسعه» در ایران همواره این بوده است که تنها اقتصاددانان آن‌ها را نگاشته‌اند: «گروه مشاوران هاروارد اساساً از اقتصاددانان تشکیل شده بود. باید دانست که کشور توسعه‌نیافته برای «توسعه» خود نمی‌تواند به نظریه‌های اقتصادی محض تکیه کند زیرا این نظریه‌ها به مفاهیمی چون بیشترین بازده نهایی گرایش دارند و تحقق آن بستگی به خدمات دقیق بخش عمومی دارد. نظریه‌های اقتصادی، حتی دقیق‌ترین آن‌ها هنگامی که دربارهٔ جوامع سنتی به کار می‌روند در عمل نارسا و غیرواقع‌بینانه از کار درمی‌آیند. گروه مشاوران هاروارد در ایران، اگر در میان خود جامعه‌شناس، انسان‌شناس و کارشناس آموزش روستاییان داشت، بی‌شک مؤثرتر واقع می‌شد. البته این کارشناسان شاید در کشورهای توسعه‌یافته چندان کاربردی نداشته باشند» (مک‌لئود، ۱۳۹۴: ۷۷).

در مورد نقد آموزه‌های اقتصاددانان مکتب به‌اصطلاح موافق «بازار آزاد» یا «لسه‌فر»، که علم موجود در ایران بیشترین بهره را از آن می‌برد و باعث همان بی‌توجهی به دیدگاه‌های جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان در تدوین برنامه‌های «توسعه» شده است، کینز می‌گوید: «این مسئله که آگاهی از نفع شخصی همیشه به نفع جمعی منتج می‌شود استنتاج درستی از اصول علم اقتصاد نیست. این نیز صحیح نیست که همیشه در مورد نفع شخصی آگاهی وجود دارد؛ بیشتر مواقع افرادی که به‌صورت مجزا به دنبال تحقق اهدافشان هستند آن‌قدر ناآگاه و کم‌بینه‌اند که حتی نمی‌توانند همین‌ها را به‌دست آورند. تجربه نشان نداده است که زمانی که افراد یک واحد اجتماعی را شکل می‌دهند کاملاً از بصیرت کمتری برخوردارند تا زمانی که انفرادی عمل می‌کنند» (کینز، ۱۳۹۶).

مرتضی فرهادی، مردم‌شناسی که در اکثر آثارش اتفاقاً در جستجوی همان «دانش ضمنی» برآمده از همکاری‌های جمعی ایرانیان است، در مقاله‌ای با عنوان «آزار مکل

مکل مکینگی " ("دیوچه" چاهی)» (۱۳۹۶)، ضمن نقد «اقتصاد بادآورده» در ایران و پیامدهای نابودکننده آن در مورد منابع طبیعی و انسانی، تلویحاً به این گفته باستانی پاریزی در مورد «چاه عمیق یا تنوره دیو» در نابودی طبیعت و منابع ایران اشاره دارد (باستانی، ۱۳۷۱) که به نظر من این «تنوره دیو» در نتیجه غلبه همان رویکرد صرفاً اقتصادی (با اتکا به نظریات بازارمحور و لسه‌فر) و «فن‌سالارانه» در نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری ما، همچون انگل رشد یافته و «خون» قنات‌ها و آب‌های زیرزمینی ایران را مکیده است و به «بحران آب» دامن زده است. جواد صفی‌نژاد نیز چنین دیدگاهی دارد. او از قنات به‌عنوان یکی از «عجایب هشتگانه» جهان نام می‌برد (صفی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۱۱). به نظر صفی‌نژاد «اگرچه حفر قنات نسبت به چاه عمیق مخارج زیادتری را در بردارد ولی حفظ و نگهداری از قنات به مراتب سهل‌تر و کم‌خرج‌تر از چاه عمیق است» (صفی‌نژاد، ۱۳۵۹: ۵۰).

نگارنده این سطور نیز در مقاله «دولت زیست‌بوم‌گرا» این فرضیه را در مورد ایران بررسی و اثبات کرده است که مکانیسم‌های نظام بازار (یعنی افزایش رقابت و خصوصی‌سازی) در ایران چگونه از طریق افزایش «اثرات جانبی منفی» به ضرر منافع عمومی، کاهش قیمت آب به نفع سودجویان و تشدید مصرف‌گرایی، به «بحران آب» دامن زده‌اند (شجاعی، ۱۳۹۶: ۱۵۳). کارل پولانی، در کتاب دوران‌ساز خود نیز نشان می‌دهد که انتقال از اقتصاد بازار به اقتصاد جامعه چه پیامدهای سهمگینی بر «طبیعت» و «محیط‌زیست» خواهد داشت (پولانی، ۱۳۹۱)، که با توجه به آنچه گفته شد یکی از مصادیق بارز آن را می‌توان مورد ایران و موضوع «بحران آب» در آن، مخصوصاً در طی سال‌های اخیر قلمداد کرد.

مطابق با بررسی‌های صورت گرفته می‌توان گفت که مسئله اساسی عدم موفقیت در برنامه‌ریزی و «توسعه»، چه در نظر چه در عمل، عدم توجه به محدودیت‌ها و امکانات «بومی» کشورمان برای تحقق «توسعه پایدار» بوده است. علی‌رضاقلی در مقاله‌ای بیان کرده که «امروز معضل بزرگ علم در ایران بومی نشدن آن و عدم ارتباط

علم و تکنولوژی است» و می‌گوید «هم در حیات جمعی و هم در تولید نظریه، شما در نظریه‌های اقتصادی غرب عوامل تولید را در زمین، سرمایه، نیروی انسانی می‌بینید ولی «آب» را نمی‌بینید، در اروپا آن قدر آب فراوان است و همچنین در امریکا که نیازی نیست آن را در شمار منابع کمیاب بیاورند و آن را موضوع تنش بین جمعیت و منابع ببینند. {در ایران} مدت‌ها زمین محل نظریه‌پردازی بود و رانت آن در مقابل فشار جمعیت؛ ایران را {که} نگاه کنید داستان به‌تمامی تغییر می‌کند و منبع اصلی تنش، آب می‌شود. زمین فراوان و رهاشده، از هر طرف که شما حرکت کنید هزاران کیلومتر زمین (کویر) پیش‌روی دارید کم‌آب و یا بی‌آب... کندن و اداره قنات و تأمین هزینه‌های آن و در اطراف آن جمع شدن و نهادهایی ساختن و ده را سامان دادن، با فاصله زیاد از ده دیگر، یک نوع زندگی را می‌طلبد، و در مراتع کم‌علف ایران در بیابان‌ها و ارتفاعات یک نوع زندگی را ایجاد می‌کند و یک نوع محصول اجتماعی می‌دهد و در آب‌وهوای سرد و مرطوب و مدیترانه‌ای یک نوع دیگر، که این‌ها به‌اجبار میراث دیگری را به ارث خواهند گذاشت (رضاقلی، ۱۳۹۱).

در دو نوع سرزمین دو نوع نهاد تأسیس خواهد شد و دو نوع ذخیره دانش... ساده‌ترین و آسان‌ترین سؤالی که می‌توان در این زمینه مطرح کرد این است که چرا علم و تکنولوژی در این دو سرزمین (ایران و اروپا) دو سرنوشت متفاوت داشتند. در اروپا هم علوم جدید هم در زمینه علوم انسانی و هم علوم طبیعی شکل گرفتند و در ایران، تکنولوژی از حد ساده و تاریخی خود عبور نکرد» (رضاقلی، ۱۳۹۱).

از این جهت، بحث مطرح‌شده پرسش مهمی است که بایستی با بازنگری در مفاهیم اساسی اثرگذار بر حیات جمعی ایرانیان، همچون «سنت» و «توسعه» و رابطه آن‌ها با یکدیگر، مخصوصاً با «نقد» مسئله «نوسازی» و «اثرات جانبی منفی» آن در مورد آب در ایران، در نهایت به آنچه هابرماس «بازسازی» دانش رهایی‌بخش، در تقابل با دانش‌های فنی و عملی می‌نامد، کمک کرد (پیوزی، ۱۳۸۴: ۲۵).

شاید یکی از بهترین آثار تصویری ساخته شده در سال‌های اخیر که به ترویج چنین دانشی در مورد «بحران آب» در ایران کمک کرده است، مستند «مادرکشی» ساخته ارزشمند و تقدیرشده کمیل سوهانی باشد. «مادرکشی» در سال ۱۳۹۴ به سفارش مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری ساخته شد و تاکنون در محافل دانشگاهی و غیردانشگاهی فراوانی در داخل و خارج از کشور نمایش داده شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته و جوایز بسیاری را کسب کرده است. آنچه از ابتدا در این مستند بر آن تأکید و تکیه می‌شود، نقد تاریخی در مورد عوامل تشدیدکننده «بحران آب» در ایران است و همین نقطه قوت مستند است که آن را برای ایرانیان باورپذیر می‌کند. در جایی از این مستند می‌بینیم و تلویحاً می‌شنویم که چهار هزار سال زاینده‌رود، «زنده‌رود» بود و هم‌اکنون، در نتیجه برداشت‌های کارشناسی نشده، از بین رفته است. «مادرکشی»، ناسازه‌های موجود در نظام سیاسی و اجتماعی ایران در مورد «بحران آب» را به تصویر می‌کشد. سوهانی در مورد اهدافش از ساخت این مستند می‌گوید: «در این مستند قصد داشتم نگاهی آسیب‌شناسانه به بحران آب داشته باشم و از آن تفکر همیشگی در مقصر شناختن مردم در مصرف آب و تقدیر الهی مبنی بر کم بودن آب در کشور دور شوم و ثابت کنم که مدیریت منابع آب در کشور ما دچار بحران است و آب را از منظر حکمرانی بررسی کردم» (ویژه‌نامه مستند مادرکشی: ۱۲۹). فیلم‌ها و مستندهای دیگری نیز با موضوع آب و بحران آب در ایران ساخته شده‌اند، مواردی همچون عروس باران، مادرم بلوط، گنج پنهان، ماهی‌ها در سکوت می‌میرند، نخل‌های بی‌سر، زنده‌رود یک روز بخصوص، تالاب سیرانگلی، آجی چای، چه شور بود دریاچه من و ده‌ها فیلم دیگر.

در این میان، روایت مستند «مادرکشی» را می‌توان در وهله نهایی، یک روایت «تراژیک» قلمداد کرد که پرده از سرنوشت محتوم انسانی برمی‌دارد که در پی «علمی حقیقتاً «عالم‌گیر»» و «سروری بر طبیعت» است و هزینه این جاه‌طلبی را قهرمانان روستایی و کشاورزانی می‌پردازند که سال‌ها با چنگ‌و‌دندان الگوهای بهینه مصرف آب

(یعنی تمدن‌کاریزی) را حفظ کرده بودند. در تراژدی «مادرکشی» شاهد آخرین تلاش‌های کشاورزان اصفهانی و خوزستانی فیلم هستیم، که در الگویی قهرمانانه، مبارزه‌ای ناتمام را انجام می‌دهند و شکستی محتوم را انتظار می‌کشند. تصویر دماوند سربه‌فلک کشیده در بالای ابرها در مستند «مادرکشی»، به دنبال «استیضاح» تمام عاملان این جنایت و تراژدی است.

آن‌گونه که در ادبیات نمایشی ذکر شده است، قهرمان تراژدی تا لحظه آخر دست از مبارزه نمی‌کشد — همچون «داش آکل» صادق هدایت — اما، در مبارزه‌اش، مرگش را نیز رقم می‌زند؛ هرچند، چاره‌ای جزء این ندارد. کشاورزان مستند «مادرکشی» نیز قهرمانان روایت زندگی‌شان هستند، تا از این طریق، در تفسیری آرنتی از این روایت، به تحقق «عمل» و «معنا»، در زندگی‌شان جامه عمل بپوشانند. دقیقاً، به همین دلیل است که این مستند «به دل می‌نشیند» و مخاطب عام و خاص را با خود همراه می‌کند، چون رنگ‌وبوی «اعمال» موجود در «زندگی» را دارد، البته، زندگی یا زمانی که هم‌اکنون دیگر «از دست رفته است». یعنی، همان چه که در انتهای داستان هدایت، بر سر «داش آکل» آمد. در برابر این قهرمانان، «رانت‌جویان» یا افراد شیریر و «کاکارستم» های روایت تراژدی قرار دارند. نتیجه از پیش معلوم است، پیروزی «کاکارستم» بر «داش آکل» (ذکایی و شجاعی، ۱۳۹۱).

به روایت مستند «مادرکشی» نیز روند نابودی محیط‌زیست و منابع آبی کشور با «اصل چهار ترومن» آغاز شد و با شیریه‌های اصلی برآمده و مرتبط با آن رویکرد، یعنی، حفر چاه عمیق و نیمه‌عمیق، سدسازی و انتقال بین‌حوضه‌ای آب، تراژدی کشتن «مادر» ایرانیان رقم زده شد. اگر زمانی مستند «علف» مسیره‌های «بُزرو»، و سخت‌کوچ عشایر را به نمایش می‌گذاشت تا چگونگی انطباق انسان با طبیعت را ترسیم کند، مستند «مادرکشی» مسیره‌های «رانت‌خواری» سهل‌الوصول شهرنشینان را به نمایش می‌گذارد تا چگونگی استیلاي انسان بر طبیعت در دنیای امروز را برملا سازد؛ آن «کنش» نتیجه‌اش حماسه بود و زندگی مولد و پایداری طبیعت و این «کنش» نتیجه‌اش تراژدی و زندگی

مصرفی و در نهایت نابودی ارومیه، بختگان، هورالعظیم، شادگان، پریشان و هامون. روایت کشاورزان مستند «مادرکشی»، روایت تراژیک زندگی انسان‌های مولدی است که می‌گویند:

«آب‌شور را ببین داره چه کار میکنه. این کل نخل‌های ما که هست از ۸۶ به این ور این‌ها از بین رفته و این آب شوره. ما کاری می‌خوایم بکنند که آب شور از زمین‌های ما برداشته بشه. چون ما هیچ راهی نداریم. هیچ کار کشاورزی‌ای نمیتونیم بکنیم به خاطر آب شوری که ما داریم».

ارسطو در تعریف تراژدی می‌نویسد: «تراژدی تقلید و محاکات است... تا شفقت و هراس را برانگیزد؛ تا سبب تطهیر و تزکیه نفس از این عواطف و انفعالات گردد» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۱۲۱). «محاکات» یا «کاتارسیس» و برانگیختن «شفقت و هراس»، همان کاری است که مستند «مادرکشی» برای مخاطب انجام می‌دهد. بنابراین، مستند «مادرکشی»، تراژدی اضمحلال تدریجی طبیعت‌مان و در نتیجه زندگی خودمان است. این مستند، که حاصل پژوهشی چندساله، برنده جوایز متعددی در محافل داخلی و خارجی و برخوردار از یک رویکرد تاریخی در پاسخ به مسئله «بحران آب» در ایران است، به‌خوبی «اثرات جانبی منفی» اجرای برنامه‌های موسوم به «نوسازی» که دارای نگاهی «فن‌سالارانه» به طبیعت و محیط‌زیست هستند را در مورد مسئله تشدید «بحران آب» در ایران نشان داده است. در این مقاله، پس از تلاش برای «بازسازی» مسئله «بحران آب» و مفاهیم «سنت»، «توسعه» و «نوسازی» در ایران، به بررسی برخی از مهم‌ترین اجزای روایت و نقش آن در کمک به توسعه یک «دانش‌رهایی‌بخش» در مورد «بحران آب» در ایران خواهیم پرداخت.

خشک‌سالی، بحران آب و انحطاط

مستند «مادرکشی» نشان می‌دهد که تصور بسیاری از مسئولین ایران معاصر نسبت به «طبیعت» گویی به‌این‌ترتیب است که با موجودی «بی‌جان» سروکار دارند، در صورتی‌که

طبیعت (چه بیابانی و چه غیر بیابانی) زنده است و «جان» دارد؛ زمانی کوروش بزرگ گفته بود که «خداوندا، سرزمین مرا از حمله بیگانه، خشک‌سالی و دروغ در امان بدار». چراکه، «دریغ است ایران که ویران شود، کنام پلنگان و شیران شود». می‌توان بیان داشت که پلنگان و شیران، «استعاره» هایی از بیگانگان، عاملان خشک‌سالی و دروغ‌گویان هستند که هرکدام آگاهانه یا ناآگاهانه در پی گرفتن «جان» ایران و «انحطاط» آن هستند.

وزیر نیرو، در ابتدای سال ۱۳۹۷ بیان کرده است که «با توجه به وضعیت بارش‌ها در تابستان امسال پیش‌بینی می‌شود ۳۳۴ شهر با جمعیت حدود ۳۵ میلیون نفر در معرض تنش آبی قرار بگیرند... در ۵۰ سال گذشته وارد چرخه‌های بلندمدت خشک‌سالی شدیم و البته امسال سخت‌ترین سال است» (تارنمای عصر ایران، خبر مورخه ۹۷/۲/۱). به‌جرات می‌توان گفت که در صورتی که این «بحران آب» کنترل و مدیریت نشود، با وضعیتی روبرو خواهیم بود که نتیجه‌اش جزء «انحطاط ایران» نخواهد بود. اگر روزی «قنات» به رشد و بالندگی «تمدن کاریزی» و نهادهای برآمده از آن کمک کرد، امروزه برنامه‌ها و پروژه‌های «نوسازی» آن‌هم از نوع *ایرانی/ش*، روند نابودی و «انحطاط ایران» را موجب شده‌اند. چرا خشک‌سالی که همواره در ایران وجود داشته است، به «بحران آب» منتهی شده است؟ چرا و چگونه کشوری که به تعبیر بسیاری از کارشناسان داخلی و خارجی، در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، از موقعیت مناسب‌تری برای «توسعه پایدار» برخوردار بوده است، نه به‌سوی «توسعه»، بلکه «انحطاط» گام برداشته است؟ چرا «مصلح ملی» دیگر وجه اهمیت خود را از دست داده‌اند و به‌جای آن فرهنگ مصرف‌گرایی، منفعت‌طلبی و رانت‌جویی (از نوع غارتی) گسترش یافته است؟^۱

۱- جواد طباطبایی، در اکثر آثارش تلاش نموده تا نظریه‌ای در مورد «انحطاط ایران» ساخته و پرداخته کند؛ او، باور دارد که پس از حمله مغولان، «از آغاز فرمانروایی صفویان تا پایان عصر عباسی که دریافت کمابیش درست و منطقی از مصلح «ملی» وجود داشت، مناسبات خارجی ایران‌زمین نیز با توجه به این مصلح اداره می‌شد، اما



شکل ۱- دور باطل روند تشدید بحران آب

«دور باطل» روند تشدید «بحران آب» در ایران در شکل بالا نشان داده شده است؛ این «تکرار غیرارادی» دهه‌هاست به صورت تصاعدی، آن «بحران» را تشدید کرده است و هم‌اکنون در مسیر تحقق فعل «انحطاط» فروغلتیده است و لازم است تا با بهره‌گیری

به تدریج، با انحطاط تاریخی ایران زمین و با زوال اندیشه، مصالح «ملی» نیز جای خود را به گسیختگی نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور داد و ایران زیر سیطره منطبق مناسبات جدید جهانی قرار گرفت (طباطبایی، ۱۳۸۶ الف: ۱۴). در ادامه، وی توضیح می‌دهد که «با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، برخی از ایالت‌های آن جدا و فروپاشی ایران زمین نیز به طور بازگشت‌ناپذیری عملی شد» (طباطبایی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶). به عبارت دیگر، با شکست ایران در جنگ با عثمانی در چالدران، که البته پس از مدتی به دوران کوتاه اما پُرونق عباسی انجامید و بالأخص بیش از سه سده بعد با شکست در جنگ با روس، روند «انحطاط ایران» تسریع شد؛ اگرچه، در ادامه نیز هرازگاهی شاهد ظهور دوران کوتاه پُرونق امنیتی، اقتصادی و اجتماعی بوده‌ایم، اما ایرانیان هیچ‌گاه نتوانستند خود را از آنچه در اندیشه «توسعه»، «دور باطل» vicious circle یا در روانکاوی، «تکرار غیرارادی» compulsive repetition یاد می‌شود، رهایی بخشند. تداوم همین «دور باطل»، زندگی کشاورزان و دیگر اقشار مولد ایرانی را به یک روایت تراژیک تبدیل کرده است. لوکاچ در «متافیزیک تراژدی» می‌گوید: «ما همچو زمین سبزیم که برف را انتظار می‌کشد و چون برفیم که در انتظار تموز است» (لوکاچ، ۱۳۸۵: ۵۰-۵۱). «دور باطل» «بحران آب» در ایران نیز از یک چنین منطقی برخوردار است که ایران را به «انحطاط» نزدیک کرده است.

در این مقاله، مراد از مفهوم «انحطاط»، مشابه آن چیزی است که طباطبایی بیان می‌کند و همچنین به طریق اولی در آثار اندیشمندانی همچون ماکیاولی (۱۳۸۸) و توکویل (۱۳۸۳) برابر با مفهوم «تباهی» یا خود «انحطاط» corruption مطرح شده است.

از یک «پارادایم» علمی متفاوت نسبت به گذشته، «شکسته» شود. آنتونی گیدنز از مفهوم «مخاطره»^۱ برای اشاره به «بحران» های دنیای جدید استفاده می کند که از نظر وی آن ها به سختی قابل کنترل اند؛ او، در مورد «مخاطره های زیست محیطی» توضیح می دهد که «یکی از بارزترین نمونه های مخاطره صنعت را می توانیم در تهدیدهایی بیابیم که فعلاً محیط زیست طبیعی را آماج خود ساخته اند. یکی از نتایج شتاب گرفتن توسعه صنعتی و تکنولوژیکی، گسترش مداوم مداخله انسان در طبیعت بود. کم تر جنبه ای از دنیای طبیعی پیدا می شود که دست بشر به آن نرسیده باشد — گسترش شهرنشینی، تولید صنعتی و آلودگی، پروژه های کشاورزی بزرگ مقیاس، تأسیس سدها و نیروگاه های هیدروالکتریکی و برنامه های نیروی هسته ای فقط بعضی از موارد دست کاری آدمیان در محیط طبیعی شان است. برآیند کلی این فرآیندها، تخریب گسترده محیط زیست بوده است که علت دقیق آن چندان معین نیست و پیامدهای آن نیز به دشواری قابل محاسبه است» (گیدنز، ۱۳۹۲: ۹۹-۱۰۰).

در مستند «مادرکشی»، استقبال از امر «صنعتی شدن»، که در تبلیغات تلویزیونی در مورد پروژه های آب رسانی (با عبارت هایی همچون «غلبه بر طبیعت»)، در سخنرانی های افتتاح پروژه های سدسازی، حفر چاه و مواردی از این دست، یافت می شود و همواره با «تکرار» هیستریک پسوند «ترین» توسط بانیان و مجریان آن برنامه ها همراه است، نشانگر غرق شدن «سوژه» های این پروژه ها و برنامه ها، در ایماژهای غیرواقعی «نوسازی»، آن هم از نوع «ناقص» اش است. این آسیب ها پیامد غلبه ناقص مدرنیته، یا همان پروژه مکتب «نوسازی» هستند که دکتر کاوه فرهادی، در نقد آن می گوید: «پدران ما در گذشته، خودشان را با طبیعت منطبق می کردند، ولی نگاه مکتب نوسازی این است که با شیوه های فناورانه به کوه حمله کنند تا راه بسازند» (ویژه نامه مستند مادرکشی: ۱۳۲).

متأسفانه، کاربرد نقد گیدنز به «صنعتی شدن» در غرب، در مورد ایران به مراتب متضمن لحاظ کردن وضعیت وخیم‌تری باید باشد، چرا که در مورد ایران همان‌گونه که از علی رضاقلی نقل شد و در شکل صفحه قبل نیز نشان داده شده است، همواره، برعکس اکثر کشورهای غربی، «چرخه‌های بلندمدت خشک‌سالی» وجود داشته است، بنابراین، نظریه‌پرداز ایرانی، باید به این نکته التفات داشته باشد، که مفهوم «مخاطره» به تنهایی گویای عمق فاجعه نخواهد بود. از این نظر، همان‌گونه که طباطبایی از قول حاج سیاح بیان می‌کند، می‌توان بیان کرد که «سوژه ایرانی دارای «وجدان نگون‌بخت» است که سرنوشت تراژیکش از پیش رقم خورده است، چون نه تنها قادر نیست التفاتی در کاربست نظریات غربی در رفع «بحران» داخلی داشته باشد، بلکه، به دلیل «انحطاط» از درون، اساساً شناخت مختصات آن «بحران» را نیز از دست داده است.

او توضیح می‌دهد که «یکی از عمده‌ترین پی‌آمدهای انحطاط مزمن ایران، ناهنجاری‌های مزمن رفتار ایرانیان بود و حاج سیاح، در فقراتی از خاطرات خود، طرحی از «وجدان نگون‌بخت ایرانیان»، که نه رویی در وطن و نه دلی در غربت داشتند، عرضه می‌کند. ایرانی، با دیدن وضع کشور، پیوسته، «سراپا اندوه» بود و به گفته حاجی «در خارجه هم بیشتر از همه غرق اندوه است که می‌بیند امم و ممالک در چه خیال‌اند و ایرانی در چه وضع. در ایران، ذلیل اجانب و در خارج مطیع اجانب» (طباطبایی، ۱۳۸۶ ب: ۵۵۲-۵۵۳). این ذلت و مطیع بودن را می‌توان همچنان در بسیاری از رفتارها مشاهده کرد و جالب اینکه «سوژه» مزبور همچنان قادر نیست در خود تأمل کند و راهی برای «رهایی» و جلوگیری از آن «دور باطل» پیدا کند.

در این‌جا، این گفته یاسر عرب در مستند «مادرکشی» در مورد نابودی دریاچه هامون در سیستان و بلوچستان گویای وضعیت توانایی معرفتی «سوژه» یاد شده است. او، می‌گوید: «بحران هرچه عمیق‌تر باشد، آگاهی در مورد آن کمتر است». سال‌هاست که بسیاری همچون باستانی پاریزی، مرتضی فرهادی و علی رضاقلی در مورد «بحران آب» در ایران هشدار داده‌اند، اما، این «بحران» آن قدر وسیع بود که عموم سیاست‌مداران غرق

شده در مسائل روزمره، از فهم مختصات آن عاجز بودند، چون عملاً شناخت عمق و وسعت «بحران آب» در ایران نیازمند فاصله‌گیری از همان روال‌های عادی روزمره و دیدن مسیر «انحطاط» کشور است. یعنی، دقیقاً مشابه همان کاری که حاج سیاح انجام داده است. به همین دلیل، برای شناخت دقیق‌تر این «بحران» بایستی از «لنز» دیگری استفاده کنیم و این کاری است که مستند «مادرکشی» انجام داده است. نظام دانش ما نیز بایستی هرچه زودتر تلاشی برای تغییر جهان‌بینی خود و تکوین پارادایمی جدید در مواجهه با این «بحران» و انواع مشابه آن داشته باشد.

توماس کوهن (۱۳۹۱) در مورد تکوین پارادایم جدید، در نتیجه ظهور «بحران»، چه در نظر و چه در عمل، توضیح می‌دهد که بایستی به نقد پارادایمی پرداخت که قادر نیست «اعوجاج‌های» نظری تبیین‌کننده چنین «بحران»‌هایی را در مقایسه با واقعیت موجود (طبیعت) و دیگر بدیل‌های نظری (نظریات رقیب)، پاسخ دهد. کوهن در مورد چگونگی پاسخ به پارادایمی که دیگر پاسخگوی «بحران»‌های موجود نمی‌باشد می‌گوید: «قضایاتی که منجر می‌شود دانشمندان نظریه پیش‌تر پذیرفته‌شده‌ای را طرد کنند همواره مبتنی است بر چیزی بیش از مقایسه آن نظریه با جهان خارج. تصمیم بر طرد یک پارادایم، همواره هم‌زمان است با تصمیم بر پذیرش پارادایمی دیگر و قضایاتی که منجر به آن تصمیم می‌شود متضمن مقایسه هر دو پارادایم با طبیعت و با یکدیگر است» (کوهن، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

از این جهت، برای نمونه، آثار ایمانوئل والراشتاین، اریک الین رایت، توماس پیکتی، داگلاس نورث، یورگن هابرماس و افرادی دیگر که جملگی می‌توان آن‌ها را به‌نوعی منتقدان نظریات «نوسازی» و فرزند خلف آن یعنی پارادایم «سوداگری-استعماری» قلمداد کرد، امکان بازنگری و نقد پارادایم کنونی در پاسخ به «بحران»‌های موجود در سطح جهان و ایران را فراهم می‌کنند. به نظر می‌رسد که می‌توان همه آن‌ها را اندیشمندانی دانست که چه مستقیم یا غیرمستقیم به تکوین پارادایم «نهادگرایی جدید» کمک کرده‌اند که متضمن اصل «بازگشت به تاریخ» است؛ دقیقاً همان کمبود، مشکل و

محدودیتی که نظریات موسوم به «نوسازی» دارند. مستند «مادرکشی» نیز از این جهت جالب توجه است که با تأکید بر «تحلیل تاریخی» به مصاف «شریر» های روزگار می‌رود. به‌طور خلاصه، بنا به گفتهٔ پرزورسکی (۲۰۰۴) «نهادگرایی جدید» دو پیش‌فرض دارد: ۱. نهادها مهم هستند و بر هنجارها، اعتقادات و کنش‌ها تأثیر می‌گذارند و در نتیجه، پیامدها را شکل می‌دهند؛ ۲. نهادها بومی هستند و با توجه به زمینه‌ای که در آن ظاهر شده و دوام آورده‌اند، عمل می‌کنند (Przeworski, 2004: 527). بنابراین، شاید بتوان این پارادایم را بدیلی در مقابل دیدگاه‌های جبرگرایانهٔ پارادایم «نوسازی» و رویکرد «سوداگری - استعماری» نهفته در آن قلمداد کرد. باری، باید گفت که لازم است با مجهز شدن به پارادایم «نهادگرایی جدید»، هم به تأثیر «نهاد» ها بر دستاوردها توجه کرد و هم آگاه بود که بسیاری از آن «نهاد»ها «بومی» هستند؛ در نتیجه، عالم اجتماعی‌ای که وظیفهٔ خود را روشنگری در مورد «بحران آب» و روایت تراژیک انسان‌های مولد این سرزمین قلمداد می‌کند، بدون رجوع به «سنت» موجود در این کشور که در «نهاد» های آن جاری و ساری‌اند، امکان شناخت و نقد دقیق مختصات «بحران»هایی همچون «بحران آب» را پیدا نخواهد کرد.

مرتضی فرهادی در مقالهٔ ارزشمند «صنعت بر فراز سنت، یا در برابر آن» به نوعی مشابه «نهادگرایان جدید»، در بازنگری و بازتعریف خود از مفهوم «سنت» و «فراز سنت» چنین می‌گوید که «منظور ما از "سنت" در این نوشته، عناصر مجموعه‌هایی از پهنهٔ گستردهٔ میراث فرهنگی است، که به‌ویژه با مسئله توسعه «همه‌جانبه» و پیشرفت فرهنگ تولیدی و کار و دانش‌ها و فن‌آوری‌ها و مشارکت‌ها و مدیریت‌های خودانگیخته و درون‌زا در ارتباط نزدیک می‌باشند که ما آن را به نام «پتانسیل فرهنگی» نام‌گذاری کرده‌ایم، ثانیاً "فراز سنت" خود سنت ایستا و بریده از زندگی نیست، سنتی است که میل به دگرگونی و تکامل و جهش دارد. یک پای آن در گذشته و حتی گذشته‌های بسیار دور و یک پای آن در آینده است... "فراز سنت" گذشته به یاد آمده و فهم شده و در نتیجه حال و آینده ما است» (فرهادی، ۱۳۹۳ ب: ۷۶-۷۷).

در مورد اهمیت «سنت»، جالب اینجاست که ناظر آگاه غیر ایرانی، در مواجهه‌اش با ایران، اتفاقاً مسیر «توسعه» این کشور را از «فراز سنت» می‌بیند. پیش‌ازین، در بخش مقدمه، به فرازهایی از گزارش‌های گروه‌های مشاوران دانشگاه هاروارد در ایران اشاره شد، که می‌توان مطابق با تمام این مطالب نتیجه گرفت که صنعتی شدن یا «توسعه»، تنهاوتنها از «فراز سنت» ممکن است و نه در تضاد با آن. در این مورد، اتفاقاً، در نادیده گرفتن «سنت»، تفاوت چندانی میان دوران پیش از انقلاب اسلامی و بعد از آن وجود ندارد، چون «مدل‌های ذهنی» در این مورد و در مورد مفهوم «نوسازی» تغییر نکرده است و بر اساس اصل «وابستگی به مسیر طی شده»، «در همچنان روی همان پاشنه می‌چرخد».

کارگردان مستند «مادرکشی»، در مورد دیدگاهش نسبت به سنت می‌گوید: «خارج از مسائل فردی، در حوزه رویکردهای کلان یک جامعه هم من معتقدم بدون نگاه به گذشته و استفاده از تجربیات گذشتگان نمی‌توان قدمی در راه آینده برداشت. آقای دکتر «مرتضی فرهادی» در مقدمه کتاب «انسان‌شناسی یاریگری» از حرکت آونگی نام می‌برند. ایشان می‌گویند یک آونگ هرچه قدر بیشتر به عقب کشیده شود با سرعت و قدرت بیشتری به سمت جلو پرتاب می‌شود. نگاه به گذشته به معنی توقف در آن نیست، بلکه به معنی استفاده از گنجینه تجربیات چند هزارساله و احترام به دانش انباشته ایشان برای حرکت به سمت آینده است. در مستند «مادرکشی» هم بخشی از حرف ما همین بود که چطور بدون اتکا به تجربیات چند هزارساله ایرانیان در مهندسی و مدیریت منابع آب و با استفاده از دانش غیربومی و ناهماهنگ با واقعیت زیست‌بوم در کشور، دچار بحران آب شده‌ایم. این غفلت از آنچه که بودیم و بی‌اهمیت دانستن آن در راه حرکت به سمت آینده، مشکل بزرگی است که در مسیر توسعه کشور با آن مواجه هستیم» (تارنمای رویداد ۲۴، خبر مورخ ۲ مهر ۱۳۹۵، کد خبر ۲۵۶۹۱).

در این مستند به ساخت فیلمی در سال‌های قبل از انقلاب اشاره می‌شود که قرار بود در آن «صنعتی شدن» و دستاوردهای «ایران نوین» نشان داده شود. روایت تراژیک

آنچه بر سر ساخت آن فیلم آمده است، خود هویدای تمام آن چیزی است که در نقد به پارادایم «نوسازی» موجود مدنظر ماست:

«حالا وقت آن بود که تصویری از ایران نوین نشان داده شود. شاه از آلبر لاموریس، کارگردان مشهور فرانسوی و برنده جایزه اسکار دعوت کرد به ایران بیاید و فیلمی درباره ایران نوین بسازد. اما این دعوت پایان ناخوشایندی داشت. لاموریس به شهرهای مختلف سفر کرد و با شیوه تصویربرداری هوایی شگفت‌انگیزش فیلمی درباره ایران ساخت... لاموریس زیبایی‌های ایران را در فیلم جاودانش «باد صبا» به تصویر کشید و فرهنگ غنی و اصیل آن را که پایه تمدنی هزاران ساله بود ستود. اما این نگاه، [مورد] پسند حاکمان قرار نگرفت... چیزی که لاموریس در فیلم شاعرانه‌اش از آن غافل شده بود «افتخارات ایران نوین» بود. افتخاراتی که سد کرج یکی از مظاهر آن به شمار می‌رفت. لاموریس، تاوان غفلتش از این افتخارات بزرگ را با جانش پرداخت...»

«منوچهر انور راوی فیلم مستند باد صبا در مورد مرگ کارگردان می‌گوید: { گفت پس می‌ریم این کار نادلنشین سد کرج رو من برم انجام بدم، با اینکه هیچ خوشم نمیاد این کار رو بکنم، ولی باید بکنم، ناچارم. هلی‌کوپتر ملخش گیر کرده به سیم بکسلی که آمده بود از اون ور به این ور... ملخش کنده شده بود و سقوط کرده بود و رفته بود ته آب...»

لاموریس کشته شد و سفارش دهندگان فیلم باد صبا هم رفتند، اما تفکری که او را به سد کرج فرستاد بود باقی ماند و هر روز قوی و قوی‌تر شد.

پرواز برای «توسعه»، تنها بر «فراز سنت»

بررسی تاریخ «توسعه» در مورد کشوری همچون ژاپن نشان می‌دهد که «ژاپن، دیرزمانی پیش از ورود هرگونه محرک سرمایه‌داری از غرب، به سطحی از توسعه رسیده بود که رشد اقتصادی در دسترسش بود و اقتصادی ملی به درجه بالایی از یکپارچگی رسیده

بود» (بیزلی، ۱۳۹۴: ۳۲). یعنی، در ژاپن، پیش از رجوع به غرب، بذر «توسعه» در فرهنگ و «سنت» اش، بر اساس همان چه از طباطبایی با عنوان درک از «مصلح ملی» یاد کردیم، پرورش یافته بود؛ یعنی، همان که فردریک لیست نیز در اقتصاد، «اقتصاد ملی» نام گذاری کرده است (لیست، ۱۳۸۷). جالب اینجاست که ژاپن یکی از زلزله خیزترین مناطق جهان است، و از وضعیت اقلیمی چندان مناسبی برای رشد و شکوفایی برخوردار نیست، اما، به دلیل وجود فرهنگ «ملی» ملازم با پیشرفت و تکیه بر عناصر «سنتی» موجود در آن، موفق به تحقق «توسعه پایدار» شده است.

احمد رجبزاده، در مقایسه ژاپن و ایران نیز اتفاقاً، به نوعی نقش عوامل فرهنگی داخلی را در «توسعه یکی و توسعه نیافتگی» دیگری مهم می داند و در این میان، کمتر به عوامل و متغیرهای مرتبط با اقلیم و آب و هوا اشاره می کند: از نظر وی، متغیرهای «موقعیت بین المللی، انسجام اجتماعی و فرهنگی نخبگان سیاسی، ساخت سیاسی، قشر بندی، نهاد تعلیم و تربیت، خانواده، مذهب، قرارداد، مالکیت و اشتغال» تبیین کننده تفاوت های این دو کشورند (رجبزاده، ۱۳۷۸: ۶۶). در این مورد، ها-جو چانگ نیز با تأکید بر نقش حداقلی آب و هوا و عوامل طبیعی در فرآیند «توسعه» در آفریقای جنوبی و دیگر کشورها، استدلال های قابل توجه و آموزنده ای را مطرح می کند:

«چنین تصور می شود که آب و هوای گرمسیری، با سربار کردن هزینه های بهداشتی به سبب وجود بیماری های نواحی گرمسیری، به ویژه مالاریا، رشد اقتصادی را فلج می کند. مشکل بسیار هولناکی است، ولی می شود بر آن چیره شد. بسیاری از کشورهای ثروتمند امروزی دست کم در فصل تابستان، مالاریا و دیگر بیماری های نواحی گرمسیری را تجربه کرده اند - و این گفته نه تنها در مورد سنگاپور، که درست در میان نواحی گرمسیر واقع شده است، بلکه در مورد جنوب ایتالیا، جنوب ایالات متحده آمریکا، کره جنوبی و ژاپن هم صدق می کند. این بیماری ها فقط به این دلیل در این کشورها دیگر اهمیت چندان

ندارند که این کشورها به لطف توسعه اقتصادی‌شان، اصول بهداشتی را بهتر رعایت می‌کنند... و نیز امکانات و تسهیلات پزشکی و درمانی بهتری دارند. انتقاد جدی‌تری که بر بحث و استدلال اینان درباره آب‌وهوا وارد است این است که آب‌وهوای اقلیم‌های سردسیر و قطبی که شماری از کشورهای ثروتمند مانند فنلاند، سوئد، نروژ، کانادا و بخش‌هایی از ایالات متحده زیر تأثیر آن‌ها قرار دارند، مشکلاتی را بر این کشورها تحمیل می‌کند که هزینه آن‌ها از لحاظ اقتصادی کمتر از هزینه‌های مبارزه با مشکلات مناطق گرمسیری نیست. اقلیم سردسیر، ماشین‌ها را از کار می‌اندازد. هزینه سوخت، موشک‌وار سر به فلک می‌کشد، برف و یخ‌ها، راه‌ها را می‌بندد و حمل‌ونقل را مختل می‌کند.

هیچ دلیل لمی و منطقی بی‌چون و چرایی برای پذیرفتن این‌که برای توسعه اقتصادی، هوای سردسیری بهتر از هوای گرمسیری است وجود ندارد. آب‌وهوای سردسیر، این کشورها را عقب نگه نداشت، چراکه آن‌ها پول و فناوری کافی برای طرف شدن با آن را در اختیار داشتند (یعنی همان چیزی که می‌شود در باب آب‌وهوای گرمسیری سنگاپور گفت). بنابراین سرزنش توسعه‌نیافتگی آفریقا و دیگر مناطق و کشورهای توسعه‌نیافته جهان به علت آب‌وهوایش، در واقع اشتباه گرفتن «علائم» توسعه‌نیافتگی با «علت» آن است. آب‌وهوای نامساعد سبب‌ساز توسعه‌نیافتگی نیست. ناتوانی یک کشور در چیره شدن بر آب‌وهوای نامساعدش صرفاً یکی از علائم توسعه‌نیافتگی است» (چانگ، ۱۳۹۲: ۱۹۶-۱۹۸).

تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کشور ما نیز همان‌گونه که در مستند «مادرکشی» از زبان کارشناسان این حوزه بیان می‌شود باید آگاه باشند که رویکرد «فن‌سالارانه» و «سازه‌ای» در اجرای برنامه‌های موسوم به «نوسازی» - سدسازی، انتقال آب، حفر چاه عمیق و نیمه‌عمیق، تأسیس کارخانه‌های صنعتی سنگین آب‌بر و غیربهبینه و غیره - که منجر به همان «دور باطل» مصنوعی «خشک‌سالی» و «بحران آب» در ایران و توجیه

هریک با دیگری، شده است، نمی‌توانند به برون‌رفت از وضع موجود و «شکستن» آن «دور باطل» کمک کنند. برای این دگرگونی، بهتر است به دستاوردهای پیشینیان خود، نه از منظری «فن‌سالارانه»، بلکه با اتخاذ رویکردی «فرهنگی»، عطف نظر کنیم، نه برای تقلید، بلکه برای «توسعه» آن «نهاد»هایی که پیشینان در مواجهه با چنین «بحران»هایی ساخته و پرداخته کرده‌اند، چون تنها مسیر ممکن برای «توسعه»، رجوع به همان فرهنگ «بومی» و عزیمت از آن است. در این مورد، توجه به مطالعات مردم‌شناسان این کشور و شناخت عناصر و ترتیبات نهادی حیات اجتماعی ایرانیان در گذشته، حائز اهمیت است (مواردی همچون قنات، واره، بنه، صحرا و ...).

بنابراین، اساس «توسعه پایدار» اهمیت دادن و اتکا به فرهنگ «بومی» و مشابه آن چیزی است که دکتر محمدحسین پناهی در تعریف «توسعه فرهنگی» لحاظ می‌کند؛ وی در مقاله «توسعه فرهنگی ضرورت توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» (۱۳۹۳) پس از ارائه برداشت‌های گوناگون در مورد «توسعه فرهنگ» و «توسعه فرهنگی» که از یکدیگر متفاوت‌اند بر این تأکید می‌کند که رویکردهای متأخر این حوزه «اساساً توسعه مناسب را توسعه‌ای ماهیتاً فرهنگی می‌دانند. به عبارت دیگر، برای این‌که توسعه واقعی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه‌ای تحقق پذیرد باید اساس آن فرهنگی باشد، نه این‌که مثلاً توسعه اقتصادی با بُعد فرهنگی باشد» (پناهی، ۱۳۹۳: ۱۱) و این نکته، یعنی عطف توجه به محدودیت‌ها و امکانات «بومی» برای تحقق «توسعه».

البته، این به معنای «سنت‌مداری» نیست؛ چرا که در این مورد می‌توان مطابق آنچه طباطبایی می‌گوید باور داشت که هم سنت‌گرایان در دفاع کورکورانه از «سنت» راه به خطا برده‌اند و هم سنت‌ستیزان از نفی بی‌چون‌وچرای آن (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۷-۹). منتهی، در ایران، برعکس کشوری همچون ژاپن، شاهد عزیمت و «فراروی» از «سنت» نبوده‌ایم و بیشتر یا «انحطاط» را تجربه کرده‌ایم یا دچار «تصلب سنت» شده‌ایم. در این مورد طباطبایی بازمی‌گوید که «بدون سنت نمی‌توان اندیشید» و اتفاقاً مهم‌ترین مانع «توسعه» در ایران عدم توجه دقیق به مسائل فرهنگی در بستر آن «سنت» است که

مقصران اصلی این بی‌توجهی، جریان‌های مختلف روشنفکری بوده‌اند: «مشکل ما خروج از سنت نیست، خروج از سنت‌زدگی است. در مورد سنت می‌توان همان مثالی را زد که کانت به مناسبتی آورده است: او می‌گوید پرنده‌ای که در حال پرواز است، تصور می‌کند که وجود هوا مزاحم اوست و اگر هوا نمی‌بود، او راحت‌تر می‌توانست پرواز کند، اما غافل از این‌که اگر هوا نبود، پرواز هم ممکن نمی‌شد. بدون سنت نمی‌توان اندیشید، اما سنت‌زدگی نیز هم» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۲۹۲-۲۹۳).

پرواز بر «فراز سنت»، همان کاری است که آلبر لاموریس در مستند «باد صبا» دنبال می‌کرد، ولی، از آن‌جایی که رویکردهای «کوته‌بینانه» و «رانت‌محور» یا آنچه رضاقلی «نهادهای غارتی» در تضاد با «نهادهای مولد»، می‌نامد، خواهان کسب منافع فوری هستند، در بهترین حالت، «توسعه» یا «رشد» و «پیشرفت» را به مدد حذف سریع‌السییر «سنت»، دنبال می‌کنند، در صورتی‌که غافل از این‌اند که «سنت» همچون «ناخودآگاه» یک جامعه است و در صورت عدم مواجهه هوشمندانه با آن و تلاش برای رفع محدودیت‌ها و توسعه امکانات آن، جوامع انسانی همواره با «بازگشت امر سرکوب شده» و تجربه اشکال گوناگون «بحران» روبرو می‌شوند. بنابراین، گریز و گزیری از «سنت» نیست؛ در غیر این صورت، مسیری جزء «انحطاط» و «تلاشی» متصور نخواهد بود.

برتران بدیع در نقد مکتب «نوسازی» بیان می‌کند که تمام اندیشه‌هایی که برگرفته از این مکتب‌اند، «سنت» را تمام‌وکمال مورد نفی قرار می‌دهند؛ او توضیح می‌دهد که «تمام این سازه‌ها از نوعی جزمیت نمادین و متصلب اقتصادی رنج می‌برند که خود به بی‌اعتباری کشفیات تجربی آن‌ها نیز می‌انجامد» (بدیع، ۱۳۸۹: ۳۶). یکی از مهم‌ترین دانشمندان این رویکرد، ادوارد شیلز است. او در کتاب توسعه سیاسی دولت‌های جدید که در سال ۱۹۶۲ منتشر شده است، مبتنی بر همین رویکرد نظری، با عطف توجه به دیدگاه «نوسازی»، بسیاری از کشورهای «غیرغربی» را مورد مطالعه قرار داده است؛ کشورهای همچون غنا، هند، اندونزی، نیجریه، پاکستان، اتحاد جماهیر شوروی، سودان، امارات متحده عربی و... . او، نشان می‌دهد که مسیر «توسعه» در این کشورها، چیزی

جزء «سرمایه‌داری دموکراتیک غربی» نمی‌تواند باشد (Shils, 1962). در صورتی‌که، مطابق با نظر دانشمندی همچون برینگتون مور، اتفاقاً پیامد «نوسازی» همواره «سرمایه‌داری دموکراتیک غربی» نبوده است و ممکن است نتیجه نهایی، «فاشیسم» یا «کمونیسم» باشد (مور، ۱۳۷۵).

ادوارد شیلز در کتاب دیگرش، سنت (Shils, 1981) نیز با بررسی دقیق‌تر این مفهوم، ترس از مواجهه با سنت را یک کنش سنتی قلمداد می‌کند و باینکه در اینجا بیش‌ازپیش با اتکا به عناصر فرهنگ «بومی»، تنها مسیر ممکن «نوسازی» را از درون «سنت» قلمداد می‌کند، اما، باز با استعانت از مدل «انگلو-آمریکن»، با «سنت» مواجه می‌شود. باری، برتران بدیع، در نهایت، در مورد دیدگاه شیلز و افراد مشابه گفته است که از نظر این افراد «تمام دولت‌های در حال پیشرفت هدفی مشترک دارند و آن متجدد شدن یا پویایی، دموکراسی و مساوات‌طلبی است... و مجموعه این خواست‌ها، دولت‌های جدید را... به سوی الگویی از تجدد سوق می‌دهند که چیزی جز دموکراسی غربی نیست» (بدیع، ۱۳۸۹: ۴۸). از نظر بدیع، نکته مهم در این است که «رویه مورد قبول شیلز... به دلیل قوم‌محوری و توسل به مفاهیم ساده‌انگارانه پیشرفت خطی و گمان بر حذف تدریجی سنت، به گناه آلوده می‌شود» (بدیع، ۱۳۸۹: ۵۳).

از این نظر، کاربرد دیدگاه‌های شیلز، در مورد کشورهای «توسعه‌نیافته» یا «درحال توسعه» در واقع منجر به پاسخ‌هایی خواهد شد که نتیجه‌شان یا «تقلید محض» یا «تصلب سنت» است. به همین دلیل، ضروری می‌نماید که در مبانی و مبادی «نوسازی» و چگونگی مواجهه با آن، بازنگری شود، چون، در غیراینصورت دامنه «بحران»‌ها عمیق‌تر خواهد شد و «اگر این بحران ادامه پیدا کند و مسئولان جامعه از آن آگاه نباشد و ندانند که چه اتفاقی در حال وقوع است، به احتمال زیاد در طول یک دهه... روندی رو به تلاشی خواهیم داشت» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۲۹۹). روایت پیش‌رو که مطالعی است در ابتدای مستند «مادرکشی» در سوگ احتمالی «انحطاط» ایران خوانده می‌شود، تا حدی گویای احساس آن‌هایی است که دل در گرو این کشور دارند:

«روزگاری آن‌که می‌خندید هنوز خبر بد را نشنیده بود، اما ما ساکنان شهر دیرزمانی است خبر بد را شنیده‌ام و همچنان می‌خندیم... استخوان‌های زمینی که این بهشت خیالی را در آن بنا کرده‌ایم از فرط مکیدن بی‌رویه شیرۀ جان‌ش پوک شده است و دور نیست روزی که دهان باز کند و ساکنان این «جزایر خوشبختی» را در خود فرو بلعد. دریاچه‌ها و تالاب‌ها، رودها و نهرها، چشمه‌ها و چاه‌ها... و قنات‌ها و آبخوان‌های این سرزمین هر روز کم‌آب‌تر و کم‌جان‌تر می‌شوند، تو گویی بحران، قرن‌ها از اینجا فاصله دارد و این‌ها همه اخباری از یک کره دیگرند».

پارادایم «توسعه پایدار»، بدیلی برای «نوسازی»

در «نهادگرایی جدید» بحث می‌شود که بایستی ریشه مشکلات اخیر را در تاریخ جستجو کرد، البته، «اذعان به این‌که «تاریخ مهم است» کافی نیست؛ عالمان علوم اجتماعی می‌خواهند بدانند چرا، کجا، چگونه و برای چیست که تاریخ اهمیت دارد» (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۵). در نتیجه، برای تبیین انحراف‌ها از «نوسازی» راستین یا همان «توسعه پایدار» در ایران، بایستی به تاریخ، یعنی، «بزنگاه‌های تاریخی» critical junctures، «توالی‌ها» sequences، «رخدادها» events، «دوره زمانی» duration و «زمان‌بندی» های timing منتهی به «بحران آب» در تاریخ معاصر ایران، رجوع کرد و دوباره هر یک از آن موارد را در این تاریخ پرفرازونشیب مورد بررسی قرار داد، تا انحراف‌هایی که از مسیر «توسعه پایدار» رخ داده‌اند، مورد شناسایی قرار گیرند.

برای نمونه، بررسی برنامه‌های «توسعه» در ایران که در دهه ۲۰ و ۳۰ شمسی آغاز گشت، درس‌های فراوانی برای ایران امروز به همراه دارد. به مواردی از آن‌ها در بخش‌های پیشین اشاره شد. افزون بر آن، مستند «مادرکشی» نیز که مشکلات و «بحران» های امروز ایران در حوزه آب را به‌درستی از منظری تاریخی مورد بررسی قرار داده است، به «اثرات جانبی منفی» «اصل چهار ترومن» و نگاه غیرکارشناسی مسئولین و مردم به آن «تخم لق»، در فرایند «نوسازی» ایران، اشاره دارد. در اندیشه «توسعه»، توجه

به این نکته مهم است که «جهانی فکر کن، ملی عمل کن». اگرچه، «اصل چهار ترومن» یک نسخه جهانی بود، اما، در عمل، عطف توجه به منافع یا «مصالح ملی» ایران نداشت. برعکس، اجرای این اصل اگر مزایایی نیز داشت، بایستی به صورت «بومی» و با توجه به محدودیت‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی ایران تدوین و اجرا می‌شد.

می‌توان گفت که یکی از دلایل اصلی این بی‌توجهی به فرهنگ و تاریخ ایران در نگارش برنامه‌های یاد شده این است که ردپای جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، تاریخ‌دانان در آن‌ها همواره خالی بوده و هست و این مشکل نظام دانش در ایران است که نیازمند انقلاب کوهنی و تکوین پارادایمی جدید در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در مواجهه با بحران‌های یاد شده است. علی رضاقلی در مطلبی با عنوان «درآمدی بر بومی‌سازی علوم جدید»، با تأکید بر این نکته که بایستی مسائل اجتماعی را از منظری فرهنگی مورد بررسی قرار داد اذعان می‌دارد: «ما که در رشته‌های علوم اجتماعی در دانشگاه‌های ایران درس می‌خوانیم به‌طور معمول به شیوه بالا، متنی را مطالعه می‌کنیم. یعنی این‌طور فرض می‌کنیم که به‌جای ماکس وبر نشسته‌ایم و مشکل او را داریم و در حال بررسی مشکل ایشان هستیم. مسئله‌ای که برای ماکس وبر مسئله شده بود و ایشان می‌خواست آن را تبیین کند و بداند که این "روحیه سرمایه‌داری" چگونه و کجا متولد شده است را پیش رو گذاشته‌ایم و به خودمان قبولانده‌ایم که ما همه با مسئله‌ای به نام روحیه سرمایه‌داری روبرو هستیم و سپس می‌خواهیم آن را فهم کنیم و برای این فهم لازم داریم که از این روش، از این منابع و... استفاده کنیم. فارغ از اینکه در ایران روحیه اقتصاد معیشتی-غارتنی ناامن داریم و سیاست خودکامه ضمیمه و متناسب با آن و فهم آن روحیه و چگونگی تجلی اجتماعی آن در عمل اجتماعی برای ما مهم است؛ مسئله‌ای که امروزه نیز در غرب تا اندازه‌ای از "مسئله" بودن افتاده است، چه رسد به اینکه امروز و با اولویت، مسئله جدی و نخستین ما باشد. ما به صورت معمول با پیش روی نهادن آنچه ماکس وبر و امثال او کرده‌اند و کپی‌کاری، مسئله و روش و راه‌حل و

نقد — آن هم معمولاً از منابع دست چندم — به تحقیق و بررسی می‌پردازیم. به‌طور معمول روش‌ها را در ضمن پژوهش اندیشمندان به شکلی غیرمستقل و همراه با پژوهش اصلی مطالعه می‌کنیم و این امر در نهایت منجر به این می‌شود که ما نه روش را به‌خوبی بیاموزیم و نه هرگز بتوانیم با "مسئله"های بومی درآویزیم و هرچه بهتر و بیشتر آن‌ها را بشناسیم و برای آن‌ها چاره‌ای بیندیشیم» (رضاقلی، بی‌تا: ۸-۹).

آنچه در مورد اندیشه «توسعه پایدار» مهم است، انسجام فکری در مورد مکانیسم‌های تحقق آن است، مکانیسم‌ها، عبارت‌اند از آنچه در «مسیر» می‌گذرد و نه آنچه «هدف» است؛ به‌عبارت‌دیگر، یعنی، شناخت و بررسی محدودیت‌های «بومی» سر راه مسیر «توسعه». در نظام دانش کنونی ایران، همان‌گونه که توسط رضاقلی نقل و نقد شد، کمتر توجهی به این نوع «دانش ضمنی» می‌شود و از این رو بایستی از اساس نقد شود؛ یعنی، مطابق با همان نقدی که هانا آرنست نیز به جامعه مدرن، در استیلای محصول به‌جای ابزار، وارد می‌آورد (آرنست، ۱۳۹۰)؛ یا، مشابه نقدی که هاجو چانگ، با استعانت از «مکتب تاریخی آلمان» و فردریک لیست، با عنوان «انداختن نردبان توسعه» توسط کشورهای «توسعه‌یافته»، در نقد برنامه‌های «تعدیل ساختاری» غربی و اجرای آن‌ها در کشورهای جهان سوم، مطرح کرده بود (Chang, 2002).

از این جهت، خاموش کردن چراغ‌های خطوط تولید «بومی» و روشن کردن «ویترین» محصولات وارداتی، نه‌تنها ما را در مسیر «توسعه» قرار نمی‌دهد، بلکه همواره از آن دورتر و دورتر می‌گرداند. مسیر «توسعه» ایران، تنها با مشارکت فعال کشاورز، پیشه‌ور، صنعت‌گر، هنرمند و بسیاری از دیگر مشاغل اصفهانی، خوزستانی، کرمانی، خراسانی، آذربایجانی و... معنادار است. مستند «مادرکشی» نشان می‌دهد که پروژه‌های «سدسازی» عظیم و غیرکارشناسی‌شده چه بر سر کشاورز خوزستانی و اصفهانی ما آورده است. جالب است که عیسی کلانتری (ریاست سازمان محیط زیست کنونی) خود (!) در جایی از فیلم می‌گوید «اینا عاشق سدسازی بودن، عاشق ساختن دیواره بودند. سد رو می‌ساختند، آب‌ها رو محبوس می‌کردند بدون این‌که فکری به حال

مصرفش بکنند؛ و در ادامه محمد فرور نیز می‌گوید: «پیشنهاد می‌کنم یه بخشی از کویر مطلق رو که هیچ فایده‌ای نداره، حالا شوره‌زاری هرچی، به هر دلیلی به این نتیجه رسیدیم هیچ فایده‌ای نداره محصور بکنیم، این رو بدیم خدمت حضرات سدساز، بگیم آقا بساز، هرچقدر می‌خواهید بسازید ولی این تو بسازید. بزارید آسایش به جامعه نخوره. دیگه جا نبود برای ساختن، خراب کنید، دوباره بسازید، پول بگیرید، ولی ول کنید بقیه جامعه رو، ول کنید محیط‌زیست رو، ول کنید مردم رو».

کمیل سوهانی، در جلسه مهندسان مشاور با نقل قولی از دکتر رضا داوری اردکانی بر این گفته صحه می‌گذارد که بایستی در مسیر توسعه به تأمل و بازاندیشی نشست: «این معنی را من به آزمایش جان آزموده‌ام که جامعه توسعه نیافته وقت تأمل ندارد... و هر کس که دعوت به تأمل کند شاید به او برچسب جاهل، علم ستیز، دشمن خرد، سنتی، کهنه پرست و مخالف پیشرفت بزنند؛ سوهانی دعوت به تأمل می‌کند، ولی، در پاسخ، نمایندگان سدساز به شدت به رویکرد این فیلم نقد وارد می‌کنند (ویژه‌نامه مستند مادرکشی: ۷۸-۷۹). جالب اینکه در همین ویژه‌نامه از کارگردان می‌خوانیم که دغدغه اصلی‌اش در ساخت این فیلم، نه آب، بلکه «توسعه» بوده است (ویژه‌نامه مستند مادرکشی: ۷۰).

دکتر احمد شکرچی نیز در تحلیل این مستند توضیح می‌دهد که موضوع اصلی این مستند آب نیست، بلکه انسان است: «موضوع فیلم نه سد و نه آب که انسان است. فیلم در دادن هشدار به انسان‌ها از پیامد کارها و تصمیم‌هایشان بسیار موفق بوده است... مثلث شومی در ایران وجود دارد که در تمام دولت‌ها فعال است که سه ضلع آن ۱- سرمایه‌داری تجاری و نه صنعتی ۲- اقتصاد دولتی رانتی و ۳- بروکراسی است که پروژه‌ها را بر مبنای سود و پول به دست آورده و اجرا می‌کند» (ویژه‌نامه مستند مادرکشی: ۱۱۳).

همان‌گونه که اشاره کردم، باور دارم که یکی از شاخصه‌های توسعه یافتگی جوامع، برخورداری از «مسیر» های خوب است و نه «ویترین» های پُر زرق و برق. از این جهت،

ذکر این نمونه تاریخی جالب می‌نماید: ناصرالدین‌شاه پس از سفر اولش به فرانسه و پاریس و دیدن خیابان شانزله‌لیزه، تصمیم می‌گیرد که مشابه آن را نیز در تهران بسازد. در نتیجه، خیابان لاله‌زار در تهران ساخته می‌شود، منتهی، تفاوت یک کشور توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته دقیقاً در اینجا معلوم می‌شود که تأسیس آن «مسیر» در پاریس برای حمل‌ونقل کارگران و استفاده از روشنایی آن «مسیر» در شب برای حداکثر استفاده در امر «تولید» کارخانه‌ها بود، ولی، در ایران، لاله‌زار بدون التفات به «کارکرد»^۱ شانزله‌لیزه در پاریس، ساخته شده بود، در نهایت، گویی لاله‌زار تنها برای «جلوه‌نمایی» و «ویترین» بود.

از این جهت، «دولت»‌ها و تصمیماتی که می‌گیرند، نقش بلامنازعی در تحقق «توسعه پایدار» دارند. آدریان لفت‌ویچ پس از بررسی بسیاری از کشورهای جهان توضیح می‌دهد که «آنچه برای توسعه اهمیت دارد سیستم حکومت یا نوع رژیم — یعنی دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن آن — نیست بلکه نوع دولت است. این تمایز بسیار مهم است. نکته حائز اهمیت این است که مسائل اجرایی و فنی، ویژگی و توانایی دولت را تعیین نمی‌کند بلکه این سیاست است که صرف‌نظر از دموکراتیک یا غیر دموکراتیک بودن دولت، آن را ایجاد و حمایت می‌کند» (لفت‌ویچ، ۱۳۸۹: ۴). به همین دلیل، او از مفهوم «دولت‌های توسعه‌گرا»^۲ و اهمیت بی‌بدیل آن‌ها برای تحقق «توسعه پایدار» نام می‌برد (لفت‌ویچ، ۱۳۸۵).

بنابراین، با تأکید بر اهمیت نقش دولت در قدم گذاشتن در «مسیر» «توسعه پایدار»، بایستی هم‌زمان برای «شکستن» «دور باطل» «بحران آب» در ایران نیز تلاش کرد. در این میان، همان‌گونه که در گزارش توسعه بانک جهانی در سال ۲۰۱۵ به تفصیل اشاره شده است، برای تحقق «توسعه پایدار» بایستی به «مدل‌های ذهنی» و «رفتار» های افراد در جامعه توجه نمود و این وظیفه دولت‌هاست که با شناسایی آن‌ها، یعنی

-
1. function
 2. developmental state

بینش‌های اجتماعی و روان‌شناختی مردم و با اتکا به محرک‌های اثرگذار فرهنگی، در جهت تغییر آن ترتیبات نهادی، مدل‌ها و بینش‌ها اقدام کنند؛ زیرا، عدم توجه «دولت» ها به همین موارد «نهاد» ی‌اند، که فساد، رشوه، جرم و دیگر آسیب‌های اجتماعی را به هنجار تبدیل کرده و منجر به بروز انواع «بحران» می‌شوند. در این میان، نمونه شهر بوگوتای کلمبیا در مقابله با «بحران آب» در سال ۱۹۹۷ که احتمال می‌رفت ۷۰ درصد شهر بی‌آب بماند، می‌تواند در مورد بخشی از «بحران آب» در ایران آموزنده باشد.

در گزارش یاد شده، کاملاً توضیح داده شده است که در شهر بوگوتا، مسئولین شهری با برنامه‌ریزی «فرهنگی» و نه «شعاری»، موفق شدند «مدل‌های ذهنی» را تغییر داده و جلوی «بحران آب» را بگیرند (World Bank, 2015: 176-177). نمونه‌های موفق مشابه متعددی در سطح جهان وجود دارد و اصل اساسی توجه به عوامل فرهنگی در کنار دیگر عوامل ساختاری برای حل «بحران» هایی، همچون «بحران آب» است. درغیراینصورت، همچنان شاهد تکثیر تصاعدی تصاویری از جنس تصویر کشاورز خوزستانی مستند «مادرکشی» خواهیم بود. مهندس درویش در این فیلم از شاردن نقل می‌کند که هیچ‌کس را به اندازه ایرانیان در امر استحصال آب توانمند ندیده بود؛ باری، پرسش این است که ایرانیانی که تمدن کاریزی را ممکن کردند و در کنار آن، بادگیر، یخ‌دان، آب‌انبار و دیگر جلوه‌های تمدنی را تأسیس کردند، آیا بار دیگر خواهند توانست بر تنگناهای امروزشان فائق آیند؟

مؤخره

مطابق با آنچه از توماس کوهن آموختیم، زمانی که پارادایمی در مقایسه با دیگر پارادایم‌های علمی، در توضیح و تبیین واقعیت به بن‌بست برخورد کند، آن علم خود دچار بحران شده و پارادایمی بدیل، به صورت انقلابی، جای قبلی را خواهد گرفت. به نظر می‌رسد که پارادایم «نوسازی» در توضیح «دور باطل» «بحران آب» در ایران، به دلیل رویکرد «سازه‌ای» اش، آن‌گونه که در مستند «مادرکشی» نیز مورد نقد واقع شده

است، نه تنها قادر نیست، مختصات آن «بحران» را به خوبی ترسیم، بلکه خود نیز یکی از عوامل اصلی تشدید آن در ایران کنونی بوده است. از این جهت، ضروری می‌نماید برای مقابله با این «بیم»، به پارادایمی دیگر، یعنی «نهادگرایی جدید» «امید» ببندیم. این پارادایم، با عطف نظر به عناصر «بومی» و «فرهنگ» یک کشور، تلاش می‌کند تا ریشه مشکلات و «بحران‌های موجود را در تاریخ، آن‌هم در قالب پرسش‌های تطبیقی، تکوینی و تبیینی، بررسی کند.

به طور کلی، نقش «دولت» در این پارادایم، و به طور خاص، نقش «دولت زیست‌بوم‌گرا» در مورد موضوع «بحران آب» در ایران، برخلاف آموزه‌های مکتب «نوسازی»، تعیین‌کننده است. این «دولت»، می‌تواند با تعریف دقیق مشکل، از طریق محرک‌های مختلف، بر «مدل‌های ذهنی» ذی‌نفعان این برنامه‌ها، اثر بگذارد.

در این مقاله، ضمن مرور تفصیلی نکات یاد شده، به امکانات آگاهی‌بخش موجود در مستند یا تراژدی «مادرکشی» نیز اشاراتی داشتیم و نشان دادیم که چگونه و تا چه اندازه این مستند قادر است همچون آموزه‌های «نهادگرایی جدید» در ترویج یک دیدگاه تاریخی و «رهایی‌بخش» در مواجهه با «بحران»‌هایی نظیر «بحران آب» در ایران اثرگذار باشد.

شاید هم‌اکنون وقت آن است که به این گفته شومپیتر گوش فرا نهمیم که به جای آن‌که دائم به دنبال «برنامه‌ریزی» باشیم، کمی در آنچه انجام می‌دهیم «اندیشه» و «تأمل» کنیم و به گذشته برگردیم تا از تکرار اشتباهات در آینده جلوگیری کنیم. وضعیت «بحران آب» و هوا (و محیط‌زیست) در ایران آن‌قدر شدید است که در سال اخیر شاهد ورود «ریزگرد»‌ها به استان‌های فارس و کرمان و شهرهایی هستیم که پیش‌از این مصون از آن بودند. مستند «مادرکشی» کمک می‌کند که اندکی درنگ کرده و در تصمیم‌های سیاسی و اقتصادی گذشته، که تراژدی کنونی را رقم زده‌اند، شک کنیم.

تاکنون، از زمان تأسیس سازمان برنامه‌وبودجه، ۱۰ برنامه توسعه در ایران نوشته شده است که لازم است تمام این تجربه مورد بازنگری قرار گیرد. همان‌گونه که در

گزارش مشاوران گروه دانشگاه هاروارد آمده بود، لازم است تا در تدوین این برنامه‌ها به جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان نیز رجوع شود. بنابراین، شاید بهتر باشد پس از دهه‌ها «دور باطل»، گروهی دارای ضمانت‌های قانونی، با عنوان «گروه مشاوران»، این بار از دانشگاه‌های داخل کشور، که متشکل از جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، اقتصاددانان و غیره باشد، به آسیب‌شناسی و بررسی وضعیت کنونی و چشم‌انداز «توسعه پایدار» در ایران همت گمارند و دولت نیز با حمایت کامل و بلندمدت از آن، به دگرگونی نهادی و پارادایمی، در حل «بحران» های ایران زمین جامه عمل بپوشاند.

زمانی علی رضاقلی با نقل از سعدی، در توضیح وضعیت وخیم اقلیم شهری مثل یزد در مقایسه با وضعیت مطلوب‌تر فارس می‌گفت که «می‌دانید که سعدی و حافظ بخود بسیار می‌بالیدند و قدر سخن خود را می‌دانستند، مثلاً سعدی می‌گفت: هفت کشور نمی‌کنند امروز/ بی مقالات سعدی انجمنی... {رضاقلی ادامه می‌دهد که} می‌گویند این شعر بدست یک رند یزدی افتاد که پای دستگاه شعربافی کار می‌کرد و در جواب سعدی دو بیت گفت و فرستاد که: سعدیا شیراز دارای نان مفت/ می‌توانی شعرهای خوب گفت؛ گر بیایی یزد شعربافی کنی/ مهر از پشتت بیفتد جفت جفت» (تارنمای شخصی رضاقلی، کنکاشی در تمدن کاریزی یزد). هم‌اکنون، نه تنها کرمان و یزد، بلکه فارس، اصفهان، خوزستان، سیستان و بلوچستان و دیگر شهرهای ایران نیز دچار «بحران آب» شده‌اند.

تراژدی حزن‌آلود و اثرگذار «داش‌آکل» نیز در شهر شیراز رقم می‌خورد؛ گویا، صادق هدایت نیز می‌دانست فضای اجتماعی-فرهنگی شیراز (و دیگر شهرهای مشابه) به کدامین سو می‌روند. تراژدی ارومیه، زاینده‌رود، بختگان، هامون و... از پیش توسط «کاکارستم» های موجود ساختار اقتصاد سیاسی «رانت‌جو» ایران رقم خورده است. در این میان، مستند «مادرکشی» با عطف توجه به عناصر زیبایی‌شناختی و روایی حیات کنونی ایرانیان، که وجود همین عناصر روایی، داستان کوتاه «داش‌آکل» را به دل می‌نشانند، به دل می‌نشینند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*، ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، چاپ شانزدهم.
- آرنه، هانا. (۱۳۹۰)، *وضع بشر*، ترجمه: مسعود علیا، تهران: ققنوس، چاپ دوم.
- اتابکی، تورج. (۱۳۹۱)، *تجدد آمرانه*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، چاپ سوم.
- ارسطو. (۱۳۸۷)، *فن شعر*، ترجمه: عبدالحسین زرین‌کوب، تهران: خوارزمی.
- اشرف، احمد. (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: زمینه.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. (۱۳۷۱)، *حماسه کویر*، (دو جلد)، قم: خرم، چاپ سوم.
- بالدوین، جورج بی. (۱۳۹۶)، *برنامه‌ریزی و توسعه در ایران*، ترجمه: میکائیل عظیمی، تهران: علم، چاپ دوم.
- بدیع، برتران. (۱۳۸۹)، *توسعه سیاسی*، ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس، چاپ ششم.
- بیزلی، ویلیام جی. (۱۳۹۴)، *ظهور ژاپن مدرن*، ترجمه: شهریار خواجیان، تهران: ققنوس، چاپ دوم.
- پاپلی یزدی، محمدحسین و جلالی، عباس، (۱۳۹۷)، «گردو: نماد صبوری دهقانی (دانش بومی کاشت، داشت و برداشت)»، *دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران*، دوره ۵، شماره ۹.
- پناهی، محمدحسین. (۱۳۹۳)، «توسعه فرهنگی ضرورت توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی»، *فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، دوره ۶، شماره ۲۲: ۱-۲۳.
- پولانی، کارل. (۱۳۹۱)، *دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما*، ترجمه: محمد مالجو، تهران: پردیس دانش.
- پیرسون، پل. (۱۳۹۳)، *سیاست در بستر زمان: تاریخ، نهادها و تحلیل اجتماعی*، ترجمه: محمد فاضلی، تهران: نی.
- پیوزی، مایکل. (۱۳۸۴)، *یورگن هابرماس*، ترجمه: احمد تدین، تهران: هرمس، چاپ دوم.
- توکویل، آلکسی. (۱۳۸۳)، *تحلیل دموکراسی در آمریکا*، ترجمه: رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- چانگ، ها جون. (۱۳۹۲)، *بیست‌وسه گفتار درباره سرمایه‌داری، پیرامون نکاتی که آن‌ها را بروز نمی‌دهند*، ترجمه: ناصر زرافشان، تهران: مهریستا.

بحران آب، سنت و توسعه در ایران: تجدید مطلعی ... ۳۶۹

- ذکایی، محمد سعید و شجاعی، نیما. (۱۳۹۱). «مطالعه روش تحلیل ساختاری روایت در سینما»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، دوره ۸، شماره ۲۹: ۱۱۷-۱۳۹.
- رجب‌زاده، احمد. (۱۳۷۸)، *جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن*، تهران: سلمان.
- رضاقلی، علی. (۱۳۹۱)، «اگر نورث ایرانی بود»، منتشر شده در تارنمای شخصی علی رضاقلی به آدرس: <http://www.rezagholi.ir>
- رضاقلی، علی. (بی‌تا)، «درآمدی بر بومی‌سازی علوم جدید»، بی‌جا.
- شجاعی، نیما. (۱۳۹۶)، «دولت زیست‌بوم‌گرا: شرایط نظری و عملی مواجهه با بحران آب در ایران. (نقدی بر پارادایم سوداگری-استعماری)»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دوره ۲۴، شماره ۷۷: ۱۳۷-۱۹۴.
- شومپیتر، جوزف ا. (۱۳۵۴)، *کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی*، ترجمه: حسن منصور، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- صفی‌نژاد، جواد. (۱۳۵۹)، *نظام‌های آبیاری سنتی در ایران*، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- صفی‌نژاد، جواد. (۱۳۹۴)، «مصاحبه با دکتر صفی‌نژاد»، *فصلنامه فرهنگ و مردم*، سال چهاردهم، شماره ۵۱ و ۵۲.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۶ الف)، *دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: موسسه نگاه معاصر، چاپ هفتم.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۶ ب)، *تأملی درباره ایران: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*. (جلد دوم)، چاپ دوم، تبریز: ستوده.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۹۰)، *جدال قدیم و جدید*، تهران: ثالث، چاپ دوم.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۹۵)، *فلسفه و سیاست: مجموعه مقالات جواد طباطبایی*، تهران: فلات.
- عظیمی، حسین. (۱۳۹۲)، *مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران*، تهران: نی، چاپ چهاردهم.
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۹۳ الف)، «جنگ پنهان سی‌ساله»، گرفته شده از سایت: www.moertezafarhadi.ir
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۹۳ ب)، «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟. (آسیب‌شناسی روند توسعه پایدار در ایران)»، *فصلنامه دانش بومی*، دوره ۱، شماره ۱: ۷۱-۱۳۱.

۳۷۰ دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران، سال ششم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

- فرهادی، مرتضی. (۱۳۹۶)، «آزاد "مکل مکل مکنیگی". ("دیوچه" چاهی)»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دوره ۲۴، شماره ۷۷: ۱-۹۸.
- فوران، جان. (۱۳۹۱)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمسی تا انقلاب*، ترجمه: احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوازدهم.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۰)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز، چاپ هفدهم.
- کارل، تری‌لین. (۱۳۹۳)، *معماری فراوانی: رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی*، ترجمه: جعفر خیرخواهان، تهران: نی، چاپ سوم.
- کوهن، تامس. (۱۳۹۱)، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه: سعید زیباکلام، تهران: سمت، چاپ سوم.
- کینز، جان مینارد. (۱۳۹۶)، «پایان لسه‌فر»، ترجمه: نیما شجاعی، *فصلنامه علمی - ترویجی جامعه، فرهنگ و رسانه*، دوره ۴، شماره ۲۳.
- گیدنز، آتونی. (۱۳۹۲)، *گزیده جامعه‌شناسی*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نی، چاپ پنجم.
- لفت‌ویچ، آدریان. (۱۳۸۵)، *دولت‌های توسعه‌گرا: پیرامون اهمیت سیاست در توسعه*، ترجمه: جواد افشارکهن، تهران: مرنديز.
- لفت‌ویچ، آدریان. (۱۳۸۹)، *دمکراسی و توسعه*، ترجمه: احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو، چاپ سوم.
- لوکاج، گئورگ. (۱۳۸۵)، «متافیزیک تراژدی»، ترجمه: مراد فرهادپور، در *مجموعه مقالات تراژدی*. تهران: سروش.
- لیست، فردریک. (۱۳۸۷)، *اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی: تجانس‌ها و تعارض‌ها*، ترجمه: ناصر معتمدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- لیلاز، سعید. (۱۳۹۲)، *موج دوم، تجدد آمرانه در ایران: تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم*، تهران: نیلوفر.
- ماکیاولی، نیکولو. (۱۳۸۸)، *گفتارها*، ترجمه: محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.
- مک‌لئود، تاس. اچ. (۱۳۹۴)، *برنامه‌ریزی در ایران*، ترجمه: علی اعظم محمد بیگی، تهران: نی، چاپ سوم.

بحران آب، سنت و توسعه در ایران: تجدید مطالعی ... ۳۷۱

- مور، برینگتون. (۱۳۷۵). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی: نقش ارباب و دهقان در پیدایش جهان نو*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- مؤمنی، فرشاد. (۱۳۹۴). *اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز*، تهران: نقش و نگار.
- *ویژه‌نامه مستند مادرکشی*، گزارش ۲۵۰ روزه.
- مهام، محمود. (۱۳۹۶). «چالش‌های دانش بومی کار و همکاری ایرانیان (مقایسه قبل و بعد از انقلاب اسلامی در ایران)»، دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران، دوره ۴، شماره ۸: ۳۶-۱.

- Chanh, Ha-joon. (2002). *Kicking Away the Ladder: Development Strategy in Historical Perspective*, London: Anthem Press.
- Inglehart, Ronald. (1977). *Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic, and Political Change in 43 Societies*, New Jersey: Princeton University Press.
- Inglehart, Ronald and Welzel, Christian. (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*, New York: Cambridge University Press.
- Przeworski, Adam. (2004). "Intuitions Matters?" *Government and Opposition* 39. (2), pp. 527-540.
- Shils, Edward. (1962). *Political Development in the New States*, Michigan: University of Michigan.
- Shils, Edward. (1981). *Tradition, Chicago*: University of Chicago Press.
- World Bank. (2015). *World Bank Report 2015: Mind, Society, and Behavior*, Washington, DC: World Bank.

- تارنمای عصر ایران، به آدرس: <http://www.asriran.com>

- تارنمای رویداد ۲۴، به آدرس: <http://www.rouydad24.ir/fa>